# شب قدر

## مشخصات كتاب

سرشناسه : بهشتی، سیدمحمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۶۰.
عنوان و نام پديدآور : شب قدر/ محمد حسینی‌بهشتی؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دكتر بهشتی.
مشخصات نشر : تهران: روزنه، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۷۱ص.
شابك : 978-964-334-361-3
يادداشت : چاپ قبلی: بقعه، ۱۳۸۳.
موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- خطبه‌ها
موضوع : شب قدر
رده بندی كنگره : BP۲۵۹/۶۴/ب۹ش۲ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۳۷
شماره كتابشناسی ملی : ۲۴۳۲۲۳۷

## پيشگفتار

مجموعه‌اي كه پيش روي شماست از سه بخش متفاوت اما مرتبط تشكيل شده است. گفتار نخست با عنوان "شب قدر" از مجموعه سخنراني‌هاي دكتر بهشتي در مركز اسلامي هامبورگ (آلمان) استخراج شده است كه در سال 1344 يعني اولين سال اقامت پنج سال و نيمه ايشان در آن ديار ايراد شده است. همان‌گونه كه از شيوه بحث پيداست، روي سخن با مخاطباني است كه با معلومات متفاوت كنار يكديگر قرار گرفته، در عين سليسي و رواني، بر استدلال‌ها و شواهد عيني استوار است.
گفتار دوم با عنوان »روزهاي آخر زندگي حضرت علي(ع)« از مجموعه گفتارهاي ايراد شده پس از بازگشت ايشان از آلمان برگزيده شده است. نگاه تاريخي به رويدادهاي آخرين سالهاي زندگاني امام علي(ع)، استناد به شواهد متقن و تصحيح باورهاي غلط رايج در اذهان عامه، كه شيوه هميشگي ايشان در گفته‌ها و نوشته‌ها بوده، اينجا نيز مشهود است.
سومين بخش اين اثر، متن خطبه متقين از كتاب شريف نهج‌البلاغه است كه توسط دكتر بهشتي ترجمه و از ميان دست‌نوشته‌هاي ايشان انتخاب شده است. اميد آنكه توشه راه حق‌جويان و خداباوران راستين باشد.

بنياد نشر آثار و انديشه‌هاي شهيد آيت‌الله دكتر بهشتي

## شب قدر

اَعوذُ بِاللهِ مِن الشَيطانِ الرَجيم، بِسم‌اللهِ الرحمنِ الرحيم.
اَلحَمدُللهِ رَبِّ العالمين وَ الصَلوة و السلام عَلي جَميعِ الانبياءِ و المُرسَلين، سيّما عبده وَ رَسولهِ النبي الامين، مولانا احمد و نَبينا ابوالقاسم محمّد؛ و علي آله و اصحابِه و عَلي الائمة الطاهرين، و السَلام عَلينا و عَلي عِبادِ اللّه الصالحين.
بسم الله الرحمن الرحيم. انا انزلناه في ليلةِ القدرِ. وَ ما ادريكَ ما ليلةُ القدرِ. ليلةُ القدرِ خَيرٌ مِنْ الفِ شَهرٍ، تَنَزَّلُ الملآئكةُ و الروحُ فيها بِاذنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِ امرٍ، سلامٌ هِيَ حَتَّي مَطْلَعِ الفجرِ.
خوشوقتم كه در اين شب مقدس از ماه مبارك رمضان با خواهران و برادران مسلمان براي عبادت و بندگي خدا گرد هم جمع آمده‌ايم. فرصتي است كه بتوانيم يكي از مسايل اسلامي را در حدود گنجايش يك جلسه بررسي كنيم. اميدوارم هميشه محافل مذهبي و ديني و معنوي ما از نظر كميت و كيفيت رو به رشد باشد. اميدوارم خدا به من و به شما و به همه توفيقي بدهد كه بتوانيم از فرصتها بهتر و بيشتر، با نيتي خالص، و با طرح و برنامه‌اي مورد رضا و قبول خدا، استفاده كنيم.
در دعوتي كه خدمت آقايان و خانمها فرستاده شد وعده داده شده بود كه درباره مسأله قدر و احياء و دعا و نيز درباره سالهاي آخر زندگي حضرت علي(ع)، در شب بيست و يكم، و پس از آن در شبي ديگر درباره بهره‌هاي مسلمانان از ماه مبارك رمضان صحبت بشود.بر حسب همان، قرار گفتگوي امشب ما درباره شب قدر، احياء، دعا و شناختن بهتر اين كلمات و معني آنهاست. اما شب قدر.
در قرآن كريم در اين سوره معروف كه «سورة القدر» نام دارد، تعبير شب قدر و ليلة القدر آمده است. اين سوره را ترجمه مي‌كنم:
ما فرستاديم آن را(يعني قرآن را) در شب قدر؛ تو چه مي‌داني شب قدر چيست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است. فرشتگان به همراهي روح‌الامين در اين شب به فرمان خدا فرو مي‌آيند. و امشب شب سلامت فرد و جامعه و جسم و جان و زمين و زمان است تا سپيده دم.
هر چه شما از اين سوره و اين ترجمه‌اي كه عرض كردم مي‌فهميد، به همان اندازه قرآن درباره شب قدر سخن گفته است. علاوه بر اين ملاحظه مي‌كنيد در اين سوره درباره شب قدر اين مشخصات ذكر شده است:
1- شب قدر شبي است كه قرآن در او نازل شده: ما قرآن را در شب قدر فرستاديم.
2- شب قدر شبي است كه از هزار شب بهتر است.
3- در اين شب فرشتگان به همراه روح (در آياتي ديگر روح الامين هم آمده) و به فرمان خدا (به هر فرمان خدا) فرو مي‌آيند.
4- شبي است كه تا سپيده دم، شب سلام، شب سلم و شب سلامت است.
اين آن چيزي است كه از سوره قدر درباره شب قدر مي‌فهميم.
يكي از مشكلات فنّ مطالعات اسلامي اين است كه معمولاً يك مطالعه كننده بيايد و فقط يك آيه يا دو آيه، يا يك حديث يا دو حديث، را درباره يك مطلب ببيند و از آيات و روايات و مطالب ديگري كه درباره همان موضوع آمده غفلت كند، يا حوصله تحقيق و تتبعش كم باشد، آن وقت اظهارنظري كند كه اين غالباً خام است. يكي از مشكلات فن اسلام‌شناس همين نداشتن تتبع تام، تفحص كامل و حوصله فراوان در بررسي دلايل و مآخذ يك مطلب و يك موضوع در اسلام است. متأسفانه نه تنها آنها كه در خارج از سَمت روحانيت و علماي اسلامي هستند، بلكه آنها هم كه در زمره علماي اسلامي هستند خيلي‌ها به اين كم حوصلگي گرفتارند. باز متأسفانه خيلي از اين آقاياني هم كه به نام شرق‌شناس و خاورشناس يا اسلام‌شناس در اين قرنهاي اخير درباره اسلام مطالعاتي كرده‌اند و مطالبي نوشته‌اند، به اين مشكل گرفتارند. به هر حال، درباره شب قدر در قرآن كريم مطلب به همين سوره ختم نمي‌شود. در سوره دُخان چند آيه ديگر داريم كه خواه و ناخواه به شب قدر مربوط مي‌شود. در سوره دخان چنين آمده: »بسم‌الله الرحمن الرحيم. حم. وَ الكِتابِ المُبينِ. اِنّا اَنزَلناهُ في ليلةِ مُباركةٍ اِنّا كُنّا مُنذرينَ. فيها يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكيمٍ. امراً مِنْ عِندنا انّا كُنّا مُرسَلينَ.» در اين آيات كلمه قدر نيامده است، ولي اين آيات مي‌گويد: «ما قرآن را در شب مبارك و پربركتي فرستاديم؛ شبي كه در آن شب هر امر محكمي به صورت قاطع معين مي‌شد؛ شبي كه در آن شب به فرمان ما حكم قاطع هر مطلبي روشن مي‌شد، و در اين شب ما مي‌فرستاديم فرستادگان (رسول و پيامبر) را.» ملاحظه مي‌كنيد كه اين آيات درست با آياتي كه در سوره قدر است مربوط به يك موضوع است. البته در اينجا كلمه قدر نيست. در سوره قدر مي‌گفت ما قرآن را در شب قدر فرستاديم، اينجا مي‌گويد ما قرآن را در شبي مبارك فرستاديم. اين شب مبارك همان شب قدر است. در آنجا مي‌گفت در اين شب فرشتگان به همراه روح الامين با هر فرمان و از روي هر فرمان مي‌آمدند، و در اينجا مي‌گويد در اين شب هر امري به صورت محكم مشخص مي‌شود و به صورت قاطع معين مي‌گردد. در سوره نحل آيه‌اي هست كه مخصوص شب قدر نيست، ولي مربوط به مطلب كلي شب قدر است:
«يُنَزِّلُ المَلائكةَ بِالرُّوح من امره عَلي مَن يَشاءُ من عِبادِهِ اَن انذروا اَنَّهُ لاالهَ‌الاّ اَنا فاتّقونِ.» «خدا كسي است كه فرشتگان را به همراه روح الامين مي‌فرستد، بر هر يك از بندگانش كه بخواهد؛ و به آنها مأموريت مي‌دهد كه برويد پيام يكتاپرستي را به مردم برسانيد و به آنها اعلام كنيد كه جز خداي آفريدگار جهان خدايي نيست، پس جانب خداي يكتا را نگه داريد.« در اينجا هم صحبت از فرستادن فرشتگان به همراه روح الامين و فرستادن رسولان و پيامبران به سوي مردم است. اين كليِ مطلب شب قدر است. اين است آنچه در قرآن كريم درباره موضوع و مطلب شب قدر آمده است. حالا ما از اين چه مي‌فهميم؟ آيا از اين آيات قرآن اينطور فهميده مي‌شود كه شب قدر شبي است كه مقدّرات اشخاص و مردم معين مي‌شود؟ شب قدر است يعني شب تقدير است؟ آن هم تقديرات مردم و سرنوشت مردم؟ آن هم براي چه مدتي: يك سال، كمتر، بيشتر؟ اين يك احتمال در معني كلمه قدر. احتمال ديگر در معني كلمه قدر اين است كه شب قدر است يعني حسابها روشن مي‌شود، اما نه سرنوشت افراد و مردم؛ بلكه حكم قاطع هر مطلبي روشن مي‌شود. چون در شب قدر قرآن كريم نازل شد و پيغمبر اسلام به پيغمبري مبعوث شد و خدا احكام حلال و حرام و بد و خوب را در قرآن كريم به صورتي قاطع و ابدي فرستاد و فرشتگان به همراه روح الامين حامل پيام الهي بعثت و حامل كتاب الهي قرآن براي پيغمبر بودند. بنابراين شب قدر است يعني شبي است كه اندازه و قدر هر مطلبي به صورتي قاطع روشن شده است. در اين معنا ديگر بحثي از سرنوشت اشخاص، چه يك شب و چه يك سال و چه يك عمر، در ميان نيست. معني سوم اينكه اصلاً كلمه قدر به معناي ارزش و منزلت باشد، نه به معناي ارزيابي. يعني ما قرآن را فرستاديم در شبي ارزنده؛ شبي كه بايد قدرداني شود؛ شبي كه از هزار ماه بهتر است. دليل بهتر بودن اين شب از هزار ماه و دليل قدر و منزلتش نيز اين است كه شب بعثت پيغمبر اكرم است.
از قرآن كريم و آيات قرآن كريم نمي‌توانيم بفهميم كه آيا حتماً معني اول مراد است يا دو معني ديگر. ولي آنچه مسلم است اين است كه از آيات قرآن كريم اين مقدار استفاده مي‌شود كه شب قدر شب بعثت پيغمبر و شب فرستادن قرآن كريم و شب مباركي است. شب پربركتي است. شبي است كه تا سپيده دم و تا صبح‌گاه، شب سلام براي بشريت و انسانيت است. شبي است كه فرشتگان به همراهي روح الامين بر پيغمبر آمده‌اند و هر مطلبي كه بايد و شايد بر پيغمبر خوانده‌اند. اينها از قرآن به طور مسلم استفاده مي‌شود؛ اما درباره بيش از اين، به حساب قرآن نه مي‌توانيم بگوييم بله، و نه مي‌توانيم بگوييم نه. اين شب قدر از نظر قرآن كريم، اما از نظر روايات.
از نظر روايات، شيعه و سني، عامه و خاصه در مورد شب قدر احاديث و رواياتي از پيغمبر اكرم دارند. امام مالك كه از ائمه بزرگ فقه عامه و برادران سني ماست و تقريباً معاصر متأخر امام صادق عليه السلام است، در كتاب معروف و معتبر خود كه مخصوصاً از نظر عامه داراي ارزش فوق العاده‌اي است، موطّأ، كه در فقه و حديث است و معروف‌ترين اثر علمي مالك هم هست، بابي تحت عنوان قدر دارد و رواياتي از پيغمبر اكرم نقل مي‌كند كه از ايشان سؤال شد شب قدر چه شبي است. روايات مختلفي نقل مي‌كند. يكي اينكه فرمود در ده روز آخر ماه رمضان است. يكي اينكه فرمود در چند روز آخر ماه رمضان است كه با شبهاي بيستم، بيست و يكم، بيست و دوم، بيست و سوم و بيست و هفتم منطبق مي‌شود. متأسفانه كتاب موطّأ در اينجا همراه من نيست، چون بيشتر كتابهاي من هنوز ايران است. آنچه از مطالعه قبلي به خاطرم مانده اين است كه با چهار شب از شبهاي ده روز آخر ماه رمضان از احاديثي كه مالك در كتاب موطّأ نقل كرده، منطبق مي‌شود. مي‌گويد پيغمبر تأكيد فرمود كه در اين شبها به عبادت و بندگي خدا بپردازيد؛ در حق خودمان و در حق ديگران دعا كنيم. حتي درباره ليلة الجُهني، كه مرحوم محدث قمي هم در كتاب مفاتيح ]در اعمال مختصه شب بيت و سوم)آورده، مالك در موطّأ حديث جهني را نقل مي‌كند. به هر حال مالك در كتاب موطّأ مطلب را طي چند روايت بدون تفسير و توضيح در حدودي كه عرض كردم بيان مي‌كند.
امام شافعي كه او هم از ائمه بزرگ فقه سني و برادران سني است نيز در كتاب معروف و مهمترين كتابش الأُمّ - كه البته اينجا همراه من است - و از كتابهاي بسيار معروف فقه عامه است در باب كوتاهي مسأله شب قدر و عبادت را در شب قدر، البته خلاصه‌تر از آنچه در كتاب موطّأ مالك آمده، نقل مي‌كند. از كتابهاي فقه حنفي چيزي در دسترسم نبود تا ببينم و قبلاً هم فرصت نكردم مراجعه كنم.
علماي شيعه، مخصوصاً در كتابهاي ادعيه و همچنين در كتابهاي حديث درباره شب قدر روايات بسياري نقل كرده‌اند. ماحصل روايات و مطالبي كه علماي شيعه دارند اين است كه در اين شب مستحب و بجاست كه هر مسلماني بيشتر وقتش را به دعا و توجّه به خدا بگذراند، و اگر بتواند شب را احياء كند. احياء كلمه عربي است كه فارسي دقيق آن كلمه، شب زنده‌داري است. احياء يعني شب زنده‌داري. خوب است هر مسلماني در اين شبها شب زنده‌داري كند، اما شب زنده‌داري به دعا، توجّه به خدا، محاسبه نفس، پاك كردن دل و پاك كردن روح از آلودگيها و ناپاكيها. آماده كردن روح براي بهتر عمل كردن به وظايفي كه خدا براي ما مقرر كرده است. اين روح مطلب و خلاصه آنچه كه در احاديث و كتابهاي شيعه آمده است. در اين زمينه دعاهاي زيادي هست. البته بسيار خوب است كه انسان در اين شب دعا كند.
در ضمن مطالبي كه مربوط است به دعاي در اين شب، بعضي از محدثين، از جمله مرحوم محدث قمي و مرحوم مجلسي و ديگران، از اينكه اين شب شبي است كه مقدرات يك سال در آن معين مي‌شود نيز صحبت كرده‌اند؛ ولي اين گوشه مطلب يك گوشه اساسي از مطلب شب قدر نيست. همان‌طور كه ملاحظه فرموديد ما از قرآن شروع كرديم، رواياتي را كه از پيغمبر نقل شده ذكر كرديم و بعد به آنچه كه از سنت اهل بيت و از مطالب ديگر در اين باره استفاده مي‌شود اشاره كرديم. آن قسمت اصلي مطلب اين است كه اين شب، شب پربركتي است؛ شب پرارزشي است؛ شب فرو آمدن قرآن بر پيغمبر است؛ شبي است كه فرشتگان به همراه روح الامين بر پيغمبر آمدنده‌اند شب سلامت است؛ شب رسيدن به سلامت؛ اين در حدّ قرآن. شب دعاست، شبي است كه خوب است هر كسي درباره خودش و ديگران دعا كند؛ شب را به عبادت زنده نگه دارد و شب زنده‌داري كند؛ اين در حدود رواياتي كه از پيغمبر نقل شده است. بسياري از روايات ائمه هم مؤيد همين است. دعاهاي زيادي هم در اين زمينه هست. بعد قدري كه پايين‌تر مي‌آييم مي‌رسيم به آنچه به تعيين مقدرات يك سال مربوط است. مطلب تا اين جمله آخر روشن است، اما درباره جمله آخر بايد عرض كنم كه هيچ عالم شيعي و غير شيعي نگفته است كه بعد از شب قدر ديگر انسان دعا نكند. پس اينكه امشب شب تعيين مقدرات يك ساله است بايد معني و مفهوم ديگري داشته باشد كه با استحباب و تأكيد به دعا در شبها و روزها و هر ساعتي از ساعتهاي سال كاملاً سازگار باشد. آن تفسير و تعبيري كه ما مي‌توانيم براي اين مطلب بكنيم اين است كه آدمي در دوره زندگي يكساله‌اش خوب است يك شب، دو شب، سه شب را به جنبه‌هاي معنوي خودش و به رسيدگي به خودش اختصاص بدهد. نه تنها يك مؤسسه اقتصادي در روزهاي آخر سال يا اول سال نو بايد كارهاي جاري‌اش را كم بكند و به حساب سال بپردازد، بلكه يك انسان هم خوب است در دو - سه شب يا در دو - سه روز از يك سال، كارهاي عادي را كم بكند و به حساب خودش بپردازد. ببيند در گذشته چه كرده و در آينده چه مي‌خواهد بكند. به راستي بسيار بجاست كه هر انساني چنين يك يا دو يا سه روز و يا چند روزي در زندگي‌اش داشته باشد. شكي نيست كه وقتي انسان قرار گذاشت در يك، دو، سه، چهار روز و شب از سال بيشتر به خودش برسد، اين رسيدگي در تعيين مقدرات او، لااقل تا يك سال ديگر، تأثير فراوان دارد. اگر من امشب، ديشب، فردا شب، چند شب، چند روز، مدتي را اختصاص دادم به اينكه به خودم برسم و ببينم در گذشته چه راهي را رفته‌ام، چه گناهي كرده‌ام، چه كار خيري كرده‌ام و بعد، از گناهي كه كرده‌ام از خدا طلب مغفرت و آمرزش كنم، توبه كنم، برگردم و خواه ناخواه تصميم بگيرم نسبت به سال آينده و نسبت به آينده‌ام بهتر بشوم و ديگر اين گناهها را مرتكب نشوم و آنها را تكرار نكنم و به درگاه خدا دعا كنم و از خدا مدد بخواهم و توفيق بخواهم... اگر هيچ كس هيچ مطلبي هم نگفته بود و ما خودمان حساب مي‌كرديم مي‌گفتيم بله، اين دو - سه شب در تعيين سرنوشت و روش و رفتار و مقدرات يك ساله من تأثير بسزايي خواهد داشت. چون آثار روحي اين بررسي و اين مطالعه، اين توجه، اين محاسبه، اين دعاي به درگاه خدا بدون شك تا سال آينده‌اي كه باز چنين محاسبه‌اي تكرار خواهد شد، در روح من به طور خودآگاه و به طور ناخودآگاه آثار ارزنده‌اي خواهد داشت. اين آن مفهوم معقول دلچسبي است كه من براي شب قدر براي خودم دارم؛ حالا آيا برادران و خواهران ما هم اين مفهوم معقول را مي‌پذيرند و مي‌پسندند يا نه، نمي‌دانم.
اين بود آنچه كه درباره شب قدر و مسأله قدر و معني قدر و احياء قرار بود عرض كنم.
اما مسأله دعا؛ خيلي معذرت مي‌خواهم كه بايد مطالب را خيلي فشرده كنم. چون ديدم كه بايد درباره هر سه مطلبي كه در برنامه گذاشته‌ايم صحبت كنيم، بنابراين اگر يك قدري فشرده صحبت كنيم تا به هر سه موضوع بپردازيم بهتر است. بنابراين در مسأله بسيار مخصوص و مفصل دعا خيلي كوتاه مطلبي را عرض خواهم كرد؛ چون در برنامه اين سه شب هم برنامه دعايي در حدود ده - پانزده دقيقه خواهيم داشت.
دعا يك كلمه عربي است. معني اصلي اين كلمه عربي صدا زدن است. وقتي انسان كسي را صدا مي‌زند و مي‌خواهد او را به سمت خودش بخواند، اگر به صورت عادي صدا بزند مي‌گويند »دعاهُ« اگر قدري با صداي بلندتر صدا كند مي‌گويند »ناداهُ«. هر انساني كه به خدا معتقد و مؤمن باشد، يا اگر هم به خدا اعتقاد محكمي ندارد اما در مواقع ناراحتي و نگراني و التهاب بالاخره يك »يا خدايي« مي‌گويد، در حالتهاي گوناگون خدا را مي‌خواند و صدا مي‌زند؛ مي‌گويد اي خدا! بنابراين، دعا يعني اي خدا گفتن و از خدا چيز خواستن و با خدا راز و نياز كردن. منتها اي خداهايي كه ما انسانها مي‌گوييم خيلي متنوع و گوناگون است. مريضي است، بيمار است، رنج مي‌برد، دوران بيماري‌اش ممتد شده، كمي از بهبود خودش مأيوس شده، مي‌گويد اي خدا! اين فرد در آن موقع كه با تمام دل اي خدا مي‌گويد، از خدا بهبودي و راحتي و خلاص از چنگال بيماري را مي‌خواهد. درمانده‌اي است كه زندگي‌اش تباه شده و به هم خورده، در شدايد و سختي گير افتاده، به هر دري زده راه حلي پيدا نكرده، در زير فشار مشكلات پشتش خم شده، او هم از صميم قلب مي‌گويد اي خدا. او هم در اين حالت وقتي مي‌گويد اي خدا، خدا را براي حل مشكل خودش مي‌خواهد. او از خدا براي حل مشكلش كمك مي‌خواهد. مردي عابد، منظورم از عابد كسي نيست كه بيست و چهار ساعت روي سجاده نشسته و تسبيح مي‌گرداند؛ عابد يعني كسي كه سراسر وجودش را توجه به خدا و اطاعت از خدا و بندگي خدا فرو گرفته، به طوري كه در زندگي همواره به سوي خدا توجه دارد؛ نه درد دارد، نه بيماري دارد، نه مشكل دارد و نه گرفتاري؛ زندگي‌اش هم بسيار سر به راه و راضي است، او مي‌گويد خدايا! تو را شكر مي‌كنم. الهي شكر! اين هم دعا مي‌كند. او هم خدا را مي‌خواند، اما خدا را براي شكر و سپاسگزاري مي‌خواند. در آن حالت، در حالت درخواست چيزي از خدا نيست؛ در حال شكر گذاري خداست. آدمي است كه بينشش درباره جهان و خدا از اين هم بالاتر است مي‌بينيد شكرش را هم كرده، سپاسگزاري‌اش را هم كرده، درد و رنجي هم ندارد، مشكلي هم ندارد، ناراحتي هم ندارد، اما در عين حال مي‌گويد خدايا! اين فرد كيست؟ كسي است كه وقتي مي‌گويد اي خدا، گفتار اي خدا، اداي كلمه »اي خدا« از ته دل و قلب او، به صورت عشق به معبود و عشق به خداست. يعني او اصلاً از توجّه به خدا لذتي معنوي، نشاطي روحاني، انبساط و گشايش قلب و دل و جاني پيدا مي‌كند كه لذت مي‌برد بگويد اي خدا. اين هم يك نوع دعاست.
ملاحظه مي‌فرماييد در همه اين مراحل دعا يعني خدا را خواندن و خدا را صدا زدن. يا به عنوان كمك گرفتن؛ خدا را صدا مي‌زنيم همچنان كه يك كسي را به كمك خودمان صدا مي‌زنيم. خدا را به عنوان شكرگزاري صدا كردن. خدا را چون عاشقي دلباخته صدا كردن. اين عالي‌ترين مرحله دعاست. بايد عرض كنم كه بيشتر دعاهايي كه از ائمه ما، مخصوصاً از امام سجاد و از مولاي متقيان اميرالمؤمنين علي)ع( رسيده، جنبه معاشقه با خدا دارد. اصلاً امام سجاد در بيشتر دعاهاي صحيفه سجاديه چنان سخن مي‌گويد كه گويي دلباخته و دلداده‌اي با محبوب خودش سخن مي‌گويد. از اين انس لذت مي‌برد. با خدا انس مي‌گيرد. اين دعاست.
بنابراين، دعا مخصوص آدمهاي درمانده و محتاج نيست. دعا مخصوص آدمهاي مشكل زده هم نيست. عاليترين درجه دعا مال آنهايي است كه از اين مراحل، بالا آمده باشند و وقتي به سوي خدا مي‌روند يا براي شكر و يا از شكر بالاتر، براي انس، دل به سوي خدا دارند. اما در قرآن كريم: در قرآن كريم بيشتر آيات دعا مربوط به آن قسم اول و دوم، و آيات كمتري مربوط به قسم سوم است. چون آيات قرآن روي حساب سطح عموم مردم است و چون توجّه عموم مردم به خدا بيشتر براي مشكل‌گشايي و ياري‌خواهي است، يا از اين بالاتر، براي شكرگزاري است، بيشتر آيات دعا در قرآن در اين مورد آمده است. ولي آيات كمتري نيز كه مربوط به خواص و زبدگان است در قرآن آمده است، كه در آنها هم دعا معناي انس با خدا را دارد. آن آيات بيشتر با كلمه ذكر و تذكر و ياد خداست. دعا در آن آيات بيشتر با اين كلمه بيان شده است.
مطلب ديگري كه لازم است درباره دعا عرض كنم اين است كه بدون ترديد براي كساني كه تربيتشان، اعتقادشان، عادتشان، راه دعا را به روي آنها در زندگي نبسته و پيوند قلبي ميان آنها و ميان كسي كه به او دعا گويند گسسته و بريده نشده، دعا يكي از پناهگاههاي عالي سعادت بخش در زندگي است. آنهايي كه پناه دعا را از دست نداده‌اند نعمتي بزرگ دارند كه بايد قدرش را بشناسند؛ ولي مبادا درباره اين پناهگاه بد فكر كنيم. دعا پناهگاه پرارزشي است براي مردمي كه بفهمند دعا يعني چه و چه جور بايد دعا كرد و كجا بايد دعا كرد. و دعا لغزشگاه خطرناكي است براي فرد و امتي كه ميزان و حد دعا را نشناسد؛ كما اينكه امت ما در مورد دعا به چنين لغزشي دچار شده است. در اين مورد بايد يك جمله عرض كنم، و آن اين است كه دعا به هيچ صورت براي آن نيست كه دعاكننده ذره‌اي از كوشش و تلاش خودش براي رسيدن به آن مطلبي كه درباره آن مطلب دعا مي‌كند خودداري كند. اگر دعاكننده‌اي دعا كرد و خودش حركت نكرد، يا حركت كرد ولي به اندازه كافي حركت نكرد، انسان جاهل و ناداني است. بيمارداري است، پدري يا مادري كه كودك بيمارش كه او را بسيار عزيز مي‌دارد جلويش در بستر خوابيده، ناله مي‌كند؛ آن پدر، مادر، آن بيماردار ناراحت مي‌شود و مي‌گويد خدا، كودك من را شفا بده! اما همان وقت كه مي‌گويد خدا كودك من را شفا بده، بايد به اين حساب برسد كه آيا آنچه از دستش در معالجه اين كودك بيمار برمي‌آمده، كرده‌اند يا نه. اگر ذره‌اي در معالجه و درمان آن بيمار فروگذاري و كوتاهي كرده باشند و بگويند اي خدا، خدا را بد شناخته‌اند؛ غلط شناخته‌اند؛ دعا را هم بد و غلط شناخته‌اند. اگر امتي، اجتماعي، كه در لابلاي چرخهاي پيچيده زندگي اجتماعي گير افتاده و از هر سو فشار مي‌گيرد، دست به دعا بردارد و از خدا خلاص و نجات و رهايي خودش را از شرايط و مشكلات بخواهد، بسيار بجاست؛ بسيار خوب است؛ اما قبلاً بايد از اين امت پرسيد آيا همه راههاي عقلايي تلاش و كوشش براي نجات و اصلاح خودش را طي كرده يا نه. اگر قدمي در اين راه كوتاهي كرده باشد و دعا كند، دعايي جاهلانه است و منتظر اجابت هم نباشند.
دعا را از آن سر معني كردم: عشق به خدا، پيوند با خدا؛ اجازه بدهيد آن را از اين سر هم معني كنم. معناي دعا از اين سر اين است كه اگر فرد يا جامعه تمام تلاشهاي عادي را كرد ولي با تلاشش به جايي نرسيد، دچار يأس و نااميدي نشود؛ بداند و ايمان داشته باشد كه دستگاه الهي از حوزه تلاش او بسي وسيع‌تر است و چه بسا راههاي تلاش ناشناخته‌اي وجود داشته باشد كه در آينده به رويش باز شود و مسيري تازه و نو براي تلاش و كوشش پيش پايش بگذارد. بنابراين ملاحظه مي‌كنيد اصلاً در مفهوم دعا، مخصوصاً در اسلام،... مبادا دعاي اسلام در حد دعاي اديان ديگر، اديان خرافي ديگر، يا آلوده به خرافات، تنزل كند؛ كما اينكه متأسفانه بايد بگويم تنزل كرده. ملاحظه مي‌كنيد در مفهوم دعا در اسلام اصلاً آمادگي براي تلاش و كوشش بي‌پايان نهفته است. يعني آدمي نه تنها بايد در حدودي كه عقلش رسيده كار كرده باشد، بلكه بايد در حدودي كه عقلش هنوز نرسيده نيز به راههاي نشناخته نو براي تلاش و كوشش اميد داشته باشد. اين كجا و آن تنبلي و كنار زدن تلاش و كوشش به اميد دعا كجا؟! خيلي فاصله دارد!
بنابراين، ما كه دعا مي‌كنيم، معني دعا اين است كه از آن طرف پيوند با بي‌نهايت، پيوند با خداي بي‌نهايت و قدرت بي‌نهايت او را، همواره براي خودمان محفوظ نگه مي‌داريم. و از اين طرف معنايش اين است كه بر خودمان نهيب مي‌زنيم مبادا دچار يأس و نااميدي باشيم. بكوش؛ اميدوار باش؛ اميد است از راههايي كه حتي به فكرت نمي‌رسد به هدف و مقصود و آمال و آرزويت برسي.
مراسم دعاي امشب، مخصوصاً در ميان شيعه، معمولاً توأم است با توجّه بيشتر به دو دستاويز بزرگ كه پيغمبر به ما معرفي كرد. پيغمبر در روزهاي آخر زندگي‌اش فرمود من مي‌روم، ولي دو وسيله سعادت و خوشبختي و هدايت و ارشاد در اختيار امت باقي مي‌ماند: كتاب و اهل بيت من. در مراسم دعاي شب قدر، ما هم به قرآن بيشتر توجّه مي‌كنيم، هم به پيغمبر و اهل بيت پيغمبر. در عين حال كه به خدا و به درگاه خدا دعا مي‌كنيم، پاي قرآن و پاي پيغمبر و امامان را در ميان مي‌كشيم. اين امر نكته لطيفي دارد. آن نكته لطيف اين است كه در اسلام دعا كردن نه تنها با تلاش و كوشش در راه همان مطلبي كه دعا مي‌كنيم، بلكه با تلاش و كوشش براي انجام همه وظايف الهي همراه است. ما كه در شبهاي قدر قرآن به دست مي‌گيريم، يا قرآن به سر مي‌گيريم، و بعد از نام خدا اسماء مقدسه پيغمبر و اهل بيت پيغمبر را به زبان مي‌آوريم و به اين ترتيب رو و دل به سوي خدا مي‌آوريم، معنايش اين است ما با تسليم در عمل كردن به قرآن و اطاعت از پيغمبر و خاندان او، به سوي خدا مي‌رويم و از او مدد مي‌خواهيم و هدايت مي‌طلبيم و او را سپاس مي‌گزاريم و اگر قدر و لياقت اين را داشته باشيم با او مؤانست كرده، دل با خدا مأنوس مي‌كنيم. اين نكته لطيف بايد همواره مورد توجّه ما باشد. من معمولاً مطالبي را كه در عموم صحبتهايم عرض مي‌كنم، هميشه عبارت است از آن چيزي كه خود در انجام واجبات يا كنار گذاردن محرمات يا عمل به مستحبات فهميده‌ام. من از پيش كشيدن قرآن كريم و پيغمبر و خاندان پيغمبر در شبهاي قدر و شبهاي احياء اينطور مي‌فهمم كه ما مي‌خواهيم با قرآن و با معلمان قرآن تجديد عهد كنيم و تصميم بگيريم به قرآن و به معلمان قرآن يعني پيغمبر و خاندانش نزديكتر شويم و بهتر بفهميم آنها چه گفته‌اند و بهتر عمل كنيم.

## روزهاي آخر زندگي حضرت علي(ع)

بسم‌الله الرحمن الرحيم
اَلحَمداللهِ رِبِّ العالمين، والصلوة والسلام علي جَميعِ انبياء و المرسلين سيّما عبده و رسوله و امينِ وحيه خاتم النبيين محمّد و آله اجمَعين و عَلي الائمةِ الطاهرين و السلامُ عَلينا و عَلي عِبادِ الصالحين.
طبق قراري كه در برنامه اين شبها داشتيم، درباره سالهاي آخر زندگي علي عليه‌السلام مطالبي عرض مي‌كنم و قبل از هر چيز به همه برادران و خواهران كه از كودكي تا بزرگي در دل نسبت به علي)ع( و خاندان علي مهر خالص دارند و اخلاص مي‌ورزند شهادت مولاي متقيان علي)ع( را تعزيت مي‌گويم. شخصيت بارز علي)ع( از جمله شخصيتهاي استثنايي تاريخي است كه اگر بگوييم از وصف بي‌نياز است، مبالغه نكرده‌ايم. درباره كمتر شخصيت بزرگ عالم بشريت به اندازه علي)ع( كتاب نوشته شده است. نه تنها كتابهايي كه شيعه و دانشمندان شيعي نوشته‌اند،]بلكه[ كتابهايي كه ديگران نيز نوشته‌اند. مطالبي كه ديگران نوشته‌اند. باز نه تنها كتابها و مطالبي كه برادران اهل سنت، برادران مسلمان ما، نوشته‌اند چون بيشتر آنها هم نسبت به علي مهر مي‌ورزند. بيشتر آنها هم دوستدار علي)ع( هستند. بسياري از آنها در نوشته‌هايشان مطالبي دارند كه اگر از روي مأخذ و كتاب در يك محفل آماده‌اي كه ساعت‌ها بتوانيم با هم مأنوس باشيم، بخوانم، شايد عده‌اي از آقايان تعجب كنند كه مگر دانشمندان اهل سنت هم درباره علي)ع( چنين مطالبي دارند. بله، بيشتر آنها نسبت به علي مهري خاص دارند. مهري قابل توجّه دارند. بلكه نويسندگان و دانشمندان غيرمسلمان هم چون علي در سيماي تاريخ به‌صورتي جلوه كرده كه هر كس عاشق انسانيت و صفاي ملكوتي يك انسان درست بار آمده، هر كس شيفته ديدن و مشاهده كردن يك انسان درخشنده و يك روح تابناك هست، نخستين آينه‌اي را كه در آن آينه مي‌تواند چنين سيمايي را بيابد و ببيند، با نام علي جستجو مي‌كند. در ميان نويسندگان غيرمسلماني كه درباره شخصيت مولاي متقيان كتاب نوشته‌اند، يك نويسنده مسيحي لبناني كه در اين ده و پانزده سال اخير قلم به دست گرفته و درباره علي كتاب مي‌نويسد و موفقيت بسيار جالبي كسب كرده، اين نويسنده جورج جورداق است. اول بار يك كتابي يك جلدي درباره علي)ع( نوشت و اين كتاب آنقدر مورد پسند و مورد قبول همه قرار گرفت، كه به زودي چاپهاي مكرري از آن به عمل آمد و مكرر چاپ شد و بعد كه چنين استقبالي شايان از اثر خودش ديد تصميم گرفت كتاب يك جلدي را تفصيل دهد، شرح كند، و اكنون پنج جلد كتاب مفصل درباره علي)ع( نوشته كه هر كدام از آنها علي)ع( را در يك سيما و در يك هيئت و در يك شكل خاصي به‌خوبي نشان مي‌دهد. اين كتاب به‌همان صورت يك جلديش به فارسي ترجمه شد و چاپ شده ولي هنوز نشنيده‌ام به‌صورت پنج جلدي ترجمه آن چاپ شده باشد. و اي كاش كه به همان صورت مفصل پنج جلدي به فارسي ترجمه و چاپ مي‌شد تا همه فارسي‌زبانها هم بتوانند از آن استفاده كنند. به‌همين جهت من در بحث بسيار فشرده امشب فقط سالهاي آخر زندگي علي)ع( را آن هم براي تجزيه و تحليل يك نكته خاص، موضوع قرار دادم. اين را هم عرض كنم كه من در همان اوايل ورودم در نخستين جلسه‌اي كه به مناسبت جشن بزرگ غديرخم با حضور آقايان تشكيل شد و نخستين بار بود كه با عده بيشتري از دوستان روبرو مي‌شدم و سخن مي‌گفتم، عرض كردم كه چقدر مايلم در جلسات مذهبي كه تشكيل مي‌شود، از دوستان و علاقمندان، كساني آماده شوند و در ايراد بحثها و سخنراني‌ها شركت كنند. مخصوصاً من هميشه دوستان جوان تحصيل كرده‌امان را به اين كار تشويق مي‌كرده‌ام؛ براي اينكه اين خود كمال و ارزش و فضيلتي است كه آدمي بتواند عقيده و ايده و اصول ديني و تعاليم آسماني مذهبي خودش را در يك محفلي تقرير كند و بگويد؛ و بودن افرادي كه مي‌توانند بحث‌هاي بهره‌آور و بهره‌مندكننده ديني داشته باشند، در هر نقطه‌اي، عاملي است كه در اين موقعيت‌ها و مناسبتهاي مذهبي بشود جلسات مذهبي تشكيل داد. و چون نمي‌توانيم ما منتظر باشيم كه همه جا يك عالم ديني و يك سخنگوي ديني ورزيده و بار آمده براي اين كار داشته باشيم، پس چه بهتر كه در ميان برادران و خواهران مسلمان ما كساني باشند كه بتوانند در مواقع مناسب از عهده اين كار برآيند. و اميدوار هستم كه باز هم دوستاني داشته باشيم كه در محافل، ولو كوتاه به هر صورت كه مي‌توانند بحثهاي مُمَتِّع ديني داشته باشند. درباره سالهاي زندگي علي)ع( و به‌طوركلي در دوران زندگي علي)ع( چند دوره ممتاز وجود دارد. يكي سالهاي ميان تولد علي تا نهضت پيغمبر و ظهور اسلام؛ تقريباً علي)ع( ده ساله بوده است كه پيغمبر اسلام مبعوث شد. يعني بيشتر مورخان سال تولد علي را سال سي‌ام عام‌الفيل مي‌نويسند. يعني علي سي سال از پيغمبر كوچكتر بود. ابوطالب پدر علي و عموي پيغمبر مردي بسيار جليل و شريف و بزرگوار، بسيار محترم، خيلي محترم بود. تاريخ اسلام - وقتي من تاريخ اسلام مي‌گويم يعني تاريخي كه مورخان بزرگ اسلام نوشته‌اند و اغلب آنها هم اهل سنت هستند - تاريخ اسلام از شخصيت ابوطالب به‌راستي به جلالت و عظمت، زياد ياد مي‌كند. ابوطالب كه بعد از عبدالمطلب، بزرگ خاندان بني‌هاشم و به يك معنا بزرگ قريش بود، از نظر مالي چندان ثروتمند نبود و از نظر عائله، عائله سنگيني داشت. سالي در مكه قحطي و گراني پيش آمد. پيغمبر و عباس، عموي پيغمبر و برادر كوچك ابوطالب، با هم مشورت كردند و گفتند اي كاش ما مي‌توانستيم در اين وضع بد و نامطلوب و گراني باري از روي دوش ابوطالب برداريم. با هم شور كردند كه چه كار مي‌شود كرد و چه جور مي‌توانيم به ابوطالب كمك كنيم. بالاخره فكر آنها به اينجا رسيد كه دو تن از فرزندان ابوطالب را كفالت كنند. عباس يكي از آنها را به خانه خودش و پيغمبر نيز يكي ديگر از آنها را به خانه خودش ببرد. با ابوطالب صحبت كردند. ابوطالب به آنها گفت عقيل كه كارگردان كار من است را براي من بگذاريد و از بچه‌هاي ديگر هر كدام را كه مي‌خواهيد، انتخاب كنيد. پيغمبر علي را انتخاب كرد. علي كودكي خردسال بود كه از خانه پدرش ابوطالب، به خانه محمد آمد. اين است كه علي در دامان پيغمبر اسلام بزرگ شد. سالهاي كودكي علي)ع( قبل از بعثت، يعني ده سال اول زندگي، شاخص‌ترين و برجسته‌ترين واقعه‌اش انتقال از خانه ابوطالب به خانه پيغمبر است. بعد از اسلام در همان روزهاي نخستين بعثت پيغمبر، به اتفاق مورخين، نخستين فردي كه به پيغمبر ايمان آورد خديجه مي‌باشد، ولي نخستين مردي كه به پيغمبر ايمان آورد علي)ع( است. اين هم به قول بيشتر مورخان. و اگر به يك نكته توجه كنيم كه علي در آن سن بالغ نبوده، بنابراين كساني كه اول مرد مسلمان را افراد ديگر از قبيل زيد بن حارثه يا ابوبكر يا ديگران نام برده‌اند، نظرشان به افراد بالغ بوده و مي‌توان گفت تقريباً اين مسأله در تاريخ اسلام كه علي بعد از خديجه اولُ مَنْ آمَنَ مي‌باشد، روشن است. ولي ايمان به پيغمبر در زندگي علي وضع خاصي دارد. چون در زندگي علي در سن ده سالگي، ايمان به پيغمبر يعني يك نقطه عطف؛ يك نقطه تحول عميق. علي كودكي ده ساله كه از اين سن، مبارزه با شرك و جهل و ستم و بيداد را شروع مي‌كند و اين مبارزه را با رنگهاي مختلف تا لحظه شهادت ادامه مي‌دهد. درحالي‌كه در زندگي بقيه كساني كه مسلمان شدند، در زندگي همه، اينجور نبود. البته مسلمانان عموماً مبارز بودند، عموماً به راه پيغمبر آمدند ولي رنگ خاص مبارزات علي در تاريخ اسلام اختصاصي است. مدت مبارزات علي در تاريخ اسلام هميشگي است. يعني علي از سال اول بعثت تا لحظه شهادت، روز بدون مبارزه نداشته است. از اينجا زود بگذريم. مرحله دوم، از بعثت تا وفات پيغمبر است. من همه را يك مرحله مي‌كنم. درحالي‌كه در اين مرحله هر قدمي و هر وجبي از آن بايد يك مرحله خاص شمرده شود و شرح و تفصيل خاصي دارد. مرحله سوم از وفات پيغمبر تا روي كار آمدن عثمان است. پيغمبر اكرم در سال يازدهم هجرت رحلت فرمود. دو سال و تقريباً چهار ماه ابوبكر خليفه بود و پيشواي مسلمين شد. در حدود ده سال و چند ماه هم عُمَر پيشوا و خليفه بود و حكومت را در دست داشت. در اين مدت تقريباً سيزده سال كه ميان رحلت پيغمبر و روي كار آمدن عثمان است، علي يك دوران خاصي از زندگي را گذرانده و اين دوران از نظر من يكي از قابل مطالعه‌ترين دوره‌هاي حيات اميرالمؤمنين علي)ع( است. نكات آموزنده بسيار دارد. بسيار زياد، خيلي خيلي زياد. در اين دوره سوم شاخص زندگي علي اين است كه وي با آن‌كه احساس مي‌كند براي اداره امور مسلمين لياقتهاي اختصاصي دارد، در عين حال احساس مي‌كند قدرتهاي متمركز، گاه‌گاه و لااقل ندانسته از مسير پيغمبر اسلام كنار مي‌روند. ولي اولاً: با خلوص و صفا، ثانياً: با صراحت لهجه ثالثاً: با اظهار همكاري صميمانه و عمل همكاري صميمانه با مصالح مسلمين، فداكاري وصف‌ناپذير از خود نشان مي‌دهد. مرحله چهارم از زندگي علي عليه‌السلام در دوره زمامداري عثمان است. شايد بتوانم عرض كنم، صرف‌نظر از بعضي از ناراحتي‌هاي اختصاصي دوران خلافت خود حضرت و زمامداري آن حضرت كه به‌راستي ناراحتي‌هاي عميقي داشت، ناراحتي‌هايي كه علي در دوران زمامداري عثمان كشيد بسيار قابل توجه هست؛ براي اينكه عثمان از آن لحظه‌اي كه روي كار آمد باز دسته‌بندي بني اميه روي كار آمد و تا لحظه‌اي كه عثمان در مدينه كشته شد با دسته‌بندي بني‌اميه كشته شد و در تمام اين مدت دشمنان علي همه چيز را به نام علي مي‌شناختند و به نام علي معرفي مي‌كردند و به نام علي جا مي‌زدند. من چون از اين دوره هم مي‌خواهم زود بگذرم فقط يك تكه كوچك نقل مي‌كنم. ابن اثير يك مورخ سني است و از مورخان معروف تاريخ اسلام است و تا حدي در تاريخ اسلام محقق است. كتاب تاريخي معروفش به‌نام الكامل كتابي است تا حدودي فشرده، در عين حال در شش جلد بزرگ، شش مجلد بزرگ يا دوازده كتاب. ابن اثير در تاريخ الكامل مي‌گويد: در روزهايي كه مخالفان عثمان از هر سمت به‌سوي مدينه رو آورده بودند و همه مي‌گفتند عثمان وضعي دارد كه عمال او، فرمانداران او، كارگزاران او، كارمندان حكومت عثمان در همه‌جا ظلم و ستم مي‌كنند، يا عثمان از اين ستمگري عمالش آگاه هست يا ناآگاه؛ اگر آگاه هست، لياقت اين سِمَت را ندارد، چون مرد ستمگر حق ندارد بر صندلي زمامداري امت اسلام تكيه زند. بر صندلي جانشيني پيغمبر اكرم)ص( نشيند. يا ناآگاه است، مردي كه تا اين اندازه بي‌لياقت باشد كه در زير گوش او به حقوق امت اسلام تجاوز مي‌شود، به دليل بي‌عرضگي و بي‌لياقتي حق اين مقام را ندارد. حرفي منطقي بود. به اين دليل دسته‌هاي مهاجم، دسته‌هاي شكايت‌كننده و دسته‌هاي طغيان‌گر، مخصوصاً از سه ناحيه معروف مصر و بصره و كوفه حركت كردند و به مدينه آمدند و گفتند حالا كه نمي‌توانيم از راه فرستادن نامه و فرستادن پيغام، اين پيرمرد را از اين خواب گران بيدار كنيم ما به‌صورت دسته‌جمعي حركت مي‌كنيم و به مدينه مي‌آييم تا او ببيند كه وضع چقدر بد شده كه انبوه زيادي از مردم كسب و كار و خانه و كاشانه‌اشان را رها كرده‌اند و از بصره به مدينه آمده‌اند. لابد يك خبري است. اقلاً آمدن ما، او را از اين خوابي كه فقط در اثر تملق و چاپلوسي مروان حكم‌ها و سعيد بن عاص‌ها، غارتگران چاپلوس بني‌اميه، بر پيرمردي چون عثمان عارض شده، بيدار كند. اين‌ها به مدينه آمدند به‌عنوان اينكه قافله عمره است و مي‌خواهد براي عمره و زيارت خانه خدا بيايد. حركت كردند كه مبادا عمال عثمان مانع حركت آنها بشوند. آمدند در سه نقطه اطراف مدينه اتراق كردند. بعد براي عثمان پيغام فرستادند و گفتند بله ما آمده‌ايم و به اين منظور آمده‌ايم؛ تكليف ما چيست؟ به مدينه بياييم يا از همين‌جا مطلب حل است؟ تقريباً، حداقل سه نوبت با كوشش علي عليه‌السلام اين مهاجمين از مدينه با نصيحت و اندرز علي و با پيمان و تعهد عثمان كه ديگر بيدار شدم، ديگر تجاوز نمي‌كنم، ديگر نمي‌گذارم عمال من به حقوق مردم تجاوز كنند، ديگر در بلاد و سرزمينهاي دور اسلامي كسي به حق مسلماني تجاوز نمي‌كند، سه نوبت عثمان آمد آشكارا در حضور مردم اين تعهد را كرد و از شخص خاص علي)ع( استمداد كرد، علي رفت به دليل اينكه مورد احترام و قبول عموم بود، نصيحت كرد، مهاجمين برگشتند ولي باز وقتي عثمان كشته شد دستگاه تبليغات معاويه چنين وانمود كرد كه علي سبب كشته شدن عثمان شد. يكي از لحظات حساس اين گوشه از تاريخ اسلام اين است كه در آخرين نوبتي كه عثمان دست به دامان علي شد و از علي خواهش كرد كه برو اينها را نصيحت كن كه برگردند تا من خودم كارها را درست كنم؛ علي به عثمان فرمود: تو مكرر تعهد كرده‌اي ولي باز هم تخلف نموده‌اي، من اين بار اگر رفتم و به اينها گفتم كه برويد و برگشتند و باز تو نتوانستي روي قول خودت بايستي، ديگر به خانه تو پا نمي‌نهم.
عثمان قبول كرد و گفت من از همين‌جا قول مي‌دهم كه به محض اينكه اينها رفتند مروان و سعيد بن عاص و امثال اينها را از خانه‌ام بيرون كنم و ديگر چنين افرادي در حول و حوش و اطراف من ديده نشوند و عمال ستمگر را هرجا كه هستند، معزول كنم و شخصاً به دعاوي و شكايات مردم برسم.
اين را گفت و حضرت هم مهاجمين را نصيحت كرد و آنها برگشتند. آن روزها كه مثل حالا وسيله مسافرتي نبود. منزل به منزل مي‌رفتند. دو منزل رفته بودند، ديدند كه يكي دو نفر از خواص و غلامان خاص عثمان سوار اسبهاي حكومتي هستند. و به سمت شهرستانها و بلاد اينها مي‌روند. مثلاً مصريها ديدند كه آن سواران به سمت مصر مي‌روند. پس جلوي آنها را گرفتند و گفتند كجا مي‌رويد؟ گفتند: ما به مصر مي‌رويم. آنجا چه كار داريد؟ آنجا كاري داريم؛ كارهاي شخصي داريم. آيا شما حامل نامه‌اي يا چيزي هم هستيد؟ ابداً ما هيچ نامه‌اي نداريم. آنها به قدري بازجويي كردند تا اين‌كه حرف‌هايشان دو جور از آب درآمد. به آنها ظنين شدند و گفتند ما بايد شما را كاوش كنيم. آنها را كاويدند. دو نامه به مهر عثمان كه در خانه عثمان خطاب به دو تن مسئول درجه اول در مصر نوشته شده بود پيدا كردند كه در اين نامه‌ها سرشناسان نهضت به اسم و رسم به فرماندار مصر و فرمانده سپاه مصر معرفي شده بودند و نوشته شده بود، اينها به محض اينكه به مصر رسيدند فلاني را چقدر شلاق مي‌زنيد، سر فلاني را مي‌تراشيد و در شهر مي‌گردانيد، فلان شخص را به دار مي‌زنيد و... . اين نامه‌ها را گرفتند و به مدينه آوردند و پيش علي)ع( بردند. عرض كردند آقا بفرماييد اين است پيماني كه عثمان بسته است. حضرت كسي را نزد عثمان فرستاد. يكي از نزديكان عثمان آمد. گفت اين نامه‌ها را ببين؛ چه كسي اينها را نوشته است؟ گفت: والله هيچ گمان نمي‌كنم و خيلي بعيد به‌نظر مي‌رسد كه عثمان نوشته باشد. حضرت فرمود من نمي‌دانم، پاي اين نامه‌ها مهر عثمان خورده است. نامه‌ها را ببريد و رسيدگي كنيد. نامه‌ها را پيش عثمان بردند. گويا به‌خاطر همين مسأله عثمان به خانه علي آمد و گفت چون تو عهد كردي به خانه من نيايي، من به خانه تو آمدم. حضرت فرمود اين نامه‌ها چيست؟ عثمان جواب داد كه والله من از اينها هيچ خبر ندارم. فرمود من تو را تهديد نمي‌كنم اما گوش كن مردم چه مي‌گويند. مي‌گويند چگونه مي‌شود زمامداري امت اسلام را به دست كسي داد كه با مهر او و در خانه او چنين فرمانهاي جابرانه و ستمگرانه‌اي مي‌نويسند و به دست مأموران و پيك‌هاي حكومتي كه بر اسبهاي دولتي سوار هستند، مي‌سپارند تا به دست فرماندارانش در نقاط دور دست برسانند. فكر كن اين نامه‌ها به‌دست نيامده بود، عمال تو با جان و حق مردم، چه مي‌كردند. پس ديگر من به‌كار ميان ملت و تو پا نمي‌گذارم. خود داني و مردم. مردم دانند و تو. در عين حال وقتي علي)ع( شنيد كه خانه عثمان را محاصره كرده‌اند و از رسيدن آب و غذا به او جلوگيري مي‌كنند، مخصوصاً از رساندن آب كه بايد از بيرون برسد - شرح بسيار مفصلي دارد كه از سرگذشت‌هاي جالب و خواندني تاريخ اسلام هست - وقتي حضرت ديد و شنيد كه نمي‌گذارند آب به عثمان برسد و مهاجمين جلوگيري مي‌نمايند، برآشفت و دو سه تن از صحابه بزرگ را مأموريت داد و فرمود برويد و هر وقت فهميديد آب در خانه عثمان نيست شخصاً آب به خانه وي ببريد. حتي فرزند بزرگوارش حسن بن علي را مأمور كرد كه در حفاظت و نگهباني خانه عثمان مسئوليت تقريباً درجه اول را به عهده بگيرد. آن وقت ملاحظه كنيد در اين دوران علي)ع( از يك طرف با مسأله بزرگ عدالت اجتماعي در اسلام روبروست. آشكارا به حقوق مسلمانان تجاوز مي‌شود. علي بزرگترين پاسدار حق و عدالت هست و نمي‌تواند آرام بنشيند. از طرف ديگر وضع طوريست كه هر نوع حركتي ممكن است به نتيجه‌اي منجر شود كه آن نتيجه براي وحدت و يكپارچگي امت اسلام زيان‌بخش مي‌باشد. حل اين مشكل از دست پيشواي داناي بزرگي چون علي)ع( در اين سالها ساخته نشد كه نشد و علي در اين سالها جز خون‌جگر خوردن و رنج بردن و احياناً نصيحت‌هاي آشكار به عثمان، كه خيلي هم نصيحت كرده و نامه‌هاي صريح با لحن نصيحت نوشته، پيامها فرستاده اما سودي نمي‌بخشيد. عثمان پيرمردي بود كه در موقعي كه كشته شد حداقل سني كه براي او نوشته‌اند 82 سال مي‌باشد و بعضي تا 90 سال هم ذكر كرده‌اند. پيرمردي بود ضعيف، ناتوان، سُست - البته هر پيرمردي هم سست عنصر نيست، عثمان جوان هم كه بود سست عنصر بود - اصلاً مردي بود سست و عاطفي كه لياقت اداره امور امت را نداشت. درحالي‌كه منطق علي)ع( اين بود كه فقط با عاطفه نمي‌توان جامعه را اداره كرد. من در اين‌باره يك خطبه كوتاه، يك نامه كوتاه از حضرت خواهم خواند. به‌هرحال اين هم دوران چهارم از دوره‌هاي زندگي علي)ع(.
دوره پنجم از دوره‌هاي زندگي علي، چهار سال و چند ماه يا تقريباً زمامداري پنج ساله آن حضرت مي‌باشد كه اين دوران هم دوراني پرماجراست. دوراني عجيب و دوراني پر رنج براي علي مي‌باشد. آنقدر علي بعد از وفات پيغمبر تا لحظه شهادت رنج برده كه بسياري از مورخان نقل مي‌كنند كه وقتي شمشير بر فرق وي فرود آمد، فرمود: فُزتُ وَ رَبِّ الكعبه. »قسم به خداي كعبه راحت شدم.« بايد انسان، علي)ع( را با آن همه كمال و فضيلت، عاطفه، حق‌دوستي، عدالت دوستي، علم دوستي، شجاعت، قدرت اراده، صراحت لهجه و با تمام اين صفات مجسم كند و ببيند اين مرد چقدر بايد خون جگر بخورد كه سالها به حكم مصلحت لازم‌الرعايه حفظ يكپارچگي امت اسلام، دم نزند. خيلي ناراحتي دارد و علي اين كار را كرد. در اين سالهاي آخر زندگي، علي)ع( با يك جرياني روبه‌رو مي‌شود كه در سالهاي قبل تقريباً وجود نداشت و آن اين است كه يك ماه بعد از آن‌كه در مدينه مسلمانان علي)ع( را به خلافت و زمامداري امت انتخاب كردند و با آن حضرت بيعت كردند، جاسوسان معاويه با تمام قدرت شروع به فعاليت كردند. مواجهه علي با يك دستگاه تقريباً متشكل و مكار، افسونگر، بي‌مبالات و بي‌اعتقاد به هيچ چيز جز حفظ خودش. اين حادثه در واقع در تاريخ زندگي علي)ع( از اين سالهاي نخستين دوره پنجم شروع مي‌شود. چون علي تا قبل از اين با ابوبكري يا با عمري مواجه بود يا با همان عثمان مواجه بود كه لااقل شخصاً در انظار عموم مي‌خواهد موازين اسلام را رعايت كند ولي عُرضه ندارد. ولي معاويه مردي بود كه آشكارا تيغ بر روي اسلام كشيد و در نامه‌هاي ثبت شده در نهج‌البلاغه حدود چهارده نامه از علي)ع( به معاويه را مشاهده مي‌كنيم كه از بررسي آنها معلوم مي‌شود كه معاويه چگونه بي‌باكانه، گستاخانه و با كمال جسارت و گستاخي و حتي با قانون‌شكني و مرزشكني كار را شروع كرد. اين مسأله به سالهاي آخر زندگي علي)ع( يعني به دوران پنجم اختصاص دارد، به‌طوري كه اين خصوصيت و اين خاصيت در دوران پنجم زندگي علي)ع(، حالتي رنج‌آور و جانكاه به زندگي او داده بود و اين ناراحتي‌ها را در خطبه‌هاي فراوان امام - زيرا بيشتر اين خطبه‌ها متعلق به اين چند سال هست - مي‌توان احساس كرد. با تمام اين احوال و با تمام اين رنجها و مشقتها، مولاي متقيان امير مؤمنان علي)ع( در همين چند سال آثاري جاودان از خودش به يادگار گذاشت كه اكثر كتبي كه درباره علي - صرف‌نظر از كتابهايي كه مربوط به حديث غدير و خلافت علي و آثاري كه در شرح حال علي نوشته شده - بيشتر روي همين چند سال تكيه دارد. براي اين‌كه يك نمونه كوتاه از منطق اميرالمؤمنين در حكومت و زمامداري امت را ملاحظه بفرماييد، من اين نامه چند سطري را از علي)ع( برايتان مي‌خوانم:
وَ مِنْ كِتابٍ لَهُ عليه‌السلامُ الي بَعضِ عُمّالهِ. اَمّا بَعدُ فَانَّك مِمَّن استَظهِرُ بِهِ عَلي اِقامةِ الدينِ و اَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الاثيمِ، وَ اَسُدُّ بِهِ لَهَاةَ الثَغرِ المَخوف. فَاستَعِنْ باللهِ عَلي ما اهَمَّكَ، وَ اخْلِطِ الشِّدةَ بِضغْثٍ مِنَ اللينِ. وَارفُقْ ما كَانَ الرِّفْقُ اَرْفَقُ. وَ اعْتَزِم بالشِّدةِ حِينَ لاتُغنيِ عَنك الا الشدةُ. و اخفض للر عية جَناحَكَ، وابسُطْ لهم وجهكَ، و الن لهم جانبكَ. وآسِ بينهُم في اللحظةِ وانَّظْرةِ، وَالاشارَةِ و التَحيةِ، حتي لا يَطْمَعَ العُظَماءُ في حَيفكَ، و لايياسَ الضعفاءُ مِنْ عَدْلِكَ. وَالسلامُ.
اين يك فرمان است كه علي)ع( به يكي از فرماندارانش مي‌نويسد. مي‌نويسد: »اي فرماندار. آگاه باش تو كسي هستي كه من مي‌خواهم براي اجراي قوانين اسلام از تو كمك بگيرم. تو كسي هستي كه من مي‌خواهم به‌وسيله تو بيني گناهكاران و تجاوزگران را به خاك بمالم. تو كسي هستي كه من مي‌خواهم به كمك تو مرزهاي حق و مرزهاي سرزمين اسلام را نگهداري كنم. بنابراين از خدا در آن وظيفه مهمي كه پيش پاي توست يا بر دوش تو گذاشته شده، كمك بخواه. و بدان كه در زمامداري و اداره امور امت، بايد در جاي خود نرم باشي و در جاي خود سخت‌گير. نه با نرمش فقط مي‌تواني مردم را اداره كني نه با شدت و غلظت و سختي. فقط هر جا مي‌بيني نرمش صحيح‌تر است نرمش داشته باش و هر جا مي‌بيني جز سختي و شدت و سخت‌گيري چاره‌اي نيست، قدرت نشان بده؛ اما با اين‌حال آگاه باش بالهايت را براي رعيت و براي افراد امت و توده مردم روي زمين گسترده كن. بايد تو در برابر توده مردم خفض جناح كني. سيما و صورتت را در برابر توده مردم گشاده دار. بايد با رويي گشاده با مردم روبرو شوي. هميشه با نرمش و با آرامش با مردم رفتار كن به‌طوري‌كه آنها هميشه رويشان باز باشد و بتوانند پيش تو بيايند. ميان همه مردم حتي از نظر طرز نگاه كردن يكسان عمل كن. با مردم كه روبه‌رو مي‌شوي به همه يكجور نگاه كن؛ حتي در طرز سلام گفتن و خوش آمد گفتن، حتي در طرز اشاره كردن، تا بزرگان و كساني كه مقام اجتماعي دارند در تو طمع نبرند كه مي‌شود به اتكاء مقام خاص اجتماعيشان تو را به انحراف از حق بكشانند. و ناتوانان از عدالت تو نااميد نشوند. والسلام.«
اين يك فرمان خداست. از اين جمله‌ها در فرمان‌هاي علي)ع( نسبت به زمامدارانش بسيار است. فرماني نيست كه ما باز بكنيم و از اين جمله‌ها نبينيم. و علي نه فقط مي‌گفت بلكه قبل از همه عمل مي‌كرد. علي زمامداريست كه به آنچه مي‌گويد قبل از همه عمل مي‌كند. لباس علي، زندگي علي، برخورد علي، همه يك پارچه سادگي است. در سخني كه يك شب ديگر در جلسه شبهاي جمعه در منزل عرض كردم و آن كلام علي را خواندم كه علي در سخني به برادر سهل بن زياد مي‌گويد كه شنيده‌ام تو خانه و زندگي‌ات را رها كرده‌اي و دنبال كارت رفته‌اي. اين چه كاريست كه تو كرده‌اي؟ تو خيال كردي خدا نعمتهايي را كه بر تو حلال كرده، حالا حيفش مي‌آيد كه تو از آنها استفاده بكني؟ برو سر خانه و زندگي‌ات و از نعمتهاي خدا استفاده كن. اين تارك دنيا بودن در اسلام نيست. عرض كرد كه آقا تو خودت نمونه ترك دنيا هستي. غذايي كه تو مي‌خوري ما از دهانمان هم پايين نمي‌رود؛ لباسهايي كه تو مي‌پوشي آنقدر خشن است كه ما اگر بخواهيم وانمود كنيم كه محتاج هستيم، باز نمي‌توانيم بپوشيم. حضرت فرمود: واي بر تو كه اشتباه كردي. من امير مؤمنان هستم »ان الله فرضَ علي الأئمة العدل« و خدا واجب كرده است بر زمامداران عادل كه زندگيشان با زندگي ناتوانترين مردم يكسان باشد تا مردم ناتوان از فشار اقتصادي كه مي‌بينند به راههاي كفر و انحراف كشيده نشوند. حساب من از تو جداست. پس علي قبل از همه كس به اين قوانين در زمامداري خود عمل كرده است. در سالهاي آخر زندگي علي)ع( حوادثي پيش آمد كه يكي از آن حوادث جنگ صفين است. بايد عرض كنم نهضت خوارج تا آنجايي كه الان حافظه من ياري مي‌كند، مربوط به قبل از زمامداري علي)ع( است. يعني اصلاً قبل از زمامداري علي)ع( فكر خارجي بودن و خروج و تز خوارج كه يك تز خاص اجتماعي است ظهور كرده بود كه ريشه‌هاي عميقي هم داشت. اجازه بدهيد به علت اين‌كه مراسم دعايي هم داريم، خيلي وارد اين مطلب نشوم. بنابراين نهضت خوارج را مبادا كسي خيال كند از جنگ صفين شروع شد. خوارج مردمي بودند با تز خاص معين كه حتي قبل از روي كار آمدن علي)ع( در گوشه و كنار بلاد اسلامي حركتها و جنبشهاي كوچكي داشتند و حتي آمدن به مدينه و كشتن عثمان هم تا حدي ريشه در فكر خارجي داشت. ولي در جنگ صفين بعد از آن‌كه نزديك بود سپاه علي بر سپاه شام و معاويه پيروز بشود، معاويه به اشاره عمروعاص به لشكرش فرمان داد تا قرآن‌ها را بالاي نيزه كنند و بگويند ما مسلمانيم و شما هم مسلمان، برادركشي يعني چه؟ و با اينكه علي)ع( ابتدا تأكيد كرد كه فريب نخوريد، گول نخوريد، اين قرآن بالاي نيزه كردن افسون است، مكر است، حيله است و دكان تزوير است، گوش نكردند و همان‌ها كه در لشكر علي سِمت‌هاي مهم داشتند به علي اصرار كردند كه بايد واقعاً با اينها از در صلح در بياييم. وقتي علي ديد ديگر لشكرش آماده جنگ نيست و بالاخره حريف توانسته است از اين راه در تاكتيك جنگي پيروز شود، فرمود بسيار خوب، حالا مي‌گوييد چه كار كنيم؟ گفتند: مي‌آييم دو نفر حَكَم معين مي‌كنيم. وقتي علي قبول كرد كه دو نفر حكم معين بشود و تعيين كند كه حكومت و زمامداري امت اسلام بايد در دست چه كسي باشد، يك عده كه بعضي از آنها، همان‌هايي بودند كه با ادامه جنگ مخالفت مي‌كردند، برآشفتند كه لاحكم الا لله. يعني چه دو نفر بيايند حكومت كنند؟ حق با چه كسي است يعني چه؟ حق هماني است كه خدا گفته است. اين هم به ظاهر حرفي پسنديده بود. حُكم، حكم خداست. خيلي به نظر پسنديده مي‌آيد. حضرت فرمود: گول اين مردم را نخوريد. اينها جاهل هستند. حكم، حكم خداست، يك مطلب است و حكومت حكومت خداست، مطلبي ديگر. ما كه الان در مسأله حكم نيستم، ما در مسأله حكومت هستيم. اينها كه مي‌گويند حكم حكم خداست، يعني خدا بيايد در بين مردم و حكومت كند؟ نعوذ بالله! ما كه به چنين خدايي معتقد نيستيم. مسأله، مسأله حكومت است؛ نه مسأله حكم. ما مي‌خواهيم ببينيم حكومت امت بايد از آن چه كسي باشد. بنابراين، اين حرف حرفي است كه ظاهري آراسته اما باطني ناآراسته و آلوده دارد. ولي آنها گوش نكردند. يك عده همانجا از سپاه علي كناره گرفتند. اين عده كم‌كم زياد شدند تا به‌تدريج به‌صورت خطري براي حكومت اسلام خودنمايي كردند. علي)ع( كراراً براي آنها پيغام فرستاد و آنها را بسيار نصيحت كرد. اين دوران و نصايح علي)ع( به خوارج بسيار جالب و خواندني است. نصايح علي كارساز نبود و خوارج زير بار نرفتند، تا كار به‌جايي رسيد كه حضرت عده‌اي را مأمور جنگ با آنها كرد و در نهروان جنگ درگرفت و در اين جنگ تقريباً چهار هزار نفر از خوارج يكجا كشته شدند. به دنباله اين جنگ خوارج ديگر تجمع مسلح و لشكر مسلحي نداشتند و به‌صورت يك خطر علني در برابر حكومت علي)ع( به چشم نمي‌خوردند. اما افرادي از آنها چنان با كينه‌توزي، و چنان با حقد و خشم و عصبانيت بودند كه تصميم گرفتند به هر صورت كه شده است فكر خوارج را به مرحله اجرا در بياورند. از جمله سه تن از آنها در مكه، در مسجدالحرام دور هم جمع شدند. در يك گوشه خلوت كه هيچ كس نباشد، نشستند و آرام آرام صحبت كردند. يكي از آنها گفت: مي‌بينيد وضع امت اسلام به چه صورت درآمده است؟ امت يك‌پارچه اسلام كه متشكل شده بود چگونه در اثر جنگ‌هاي داخلي متشتت شده است؟ گفتند: بله، ولي چه‌كار مي‌توان كرد؟ يكي ديگر گفت: خوب، همه اين بلاها و آتش‌ها زير سر اين زمامدارها و بزرگترهاست. ديگري گفت: پس ديگر كاري ندارد و راه علاج خيلي آسان است. بايد كلك اين بزرگترها و زمامدارها را بكنيم. آنگاه مطلب تمام مي‌شود. گفتند: فكر خوبي است، اما چه كسي اين كار را بكند؟ به اتفاق گفتند خود ما چنين كنيم. سپس افزودند كه هم‌اكنون سه نفر در سرزمين اسلام هستند كه افراد درجه اول محسوب مي‌شوند. اين سه نفر عبارتند از: علي، معاويه و عمروعاص. اگر ما اين سه نفر را از ميان برداريم، مردم از شرّ جنگهاي داخلي نجات پيدا كرده، خلاص مي‌شوند. گفتند فكر پسنديده‌اي است. پس كارها را تقسيم نماييم. ابن‌ملجم كشتن علي)ع( را بر عهده گرفت و دو نفر ديگر نيز هر كدام مسئوليت كشتن معاويه و عمروعاص را قبول كردند. سپس گفتند بياييد هم قسم بشويم كه اين كار را انجام بدهيم. قسم خوردند كه هر يك به سراغ يكي از اين سه زمامدار برود و او را ترور كند. و تصميم گرفتند اين كار در يك تاريخ معين انجام گيرد. پس از مشورت‌هايي بر سر شب نوزدهم رمضان توافق كردند و سپس حركت كردند. ابن ملجم به سمت كوفه حركت كرد. آن يكي به سمت دمشق و شام حركت كرد. و نفر سوم به سمت مصر حركت كرد. قبلاً عرض كنم كه آن دو نفرِ ديگر، كارشان به‌جايي نرسيد. شرحش هم براي بعد باشد. اما ابن ملجم وقتي به كوفه آمد مصمم‌تر شد. با اينكه قرار بود آنها تصميمشان را به احدي نگويند ولي ابن‌ملجم در كوفه از جايي مي‌گذشت كه با چند تن از خوارج برخورد كرد و ديد اينها با خودش هم فكر هستند. در عين حال چون قسم خورده بودند كه اين فكر را هيچ جا فاش نكنند به آنها چيزي نگفت، اما احساس كرد مي‌تواند كمك‌هايي هم در كوفه براي اين نقشه داشته باشد. باز در كوفه مي‌گذشت كه در جايي به زني جوان و زيبا برخورد كرد كه اين زن جوان و زيبا پدر و دو تن ديگر از نزديكانش را در جنگ خوارج از دست داده بود يعني سه نفر از آنها كشته شده بودند و بسيار نسبت به علي)ع( كينه در دل داشت. ابن‌ملجم به محض اين‌كه با اين زن جوان برخورد كرد، شيفته و دلباخته او شد. به هر وسيله‌اي بود عشق و علاقه خودش را به اين زن جوان اظهار كرد و از او خواستگاري كرد. آن زن گفت خواستگاري تو از من عيبي ندارد ولي مهر و كابين من بسيار سنگين است. آيا تو مي‌تواني آن را بپردازي؟ ابن‌ملجم گفت: آن چيست؟ گفت: چندهزار درهم و يك غلام و يك چيز سومي هم دارد. گفت: مسأله سوم چيست؟ گفت: خون علي است. به محض اين‌كه زن اين حرف را زد براي نخستين بار ابن ملجم راز خودش را فاش كرد. گفت: پس به تو مژده بدهم كه من اصلاً براي اين كار به كوفه آمده‌ام. زن ابن ملجم را بسيار تشويق كرد و گفت من وسايل كار را برايت فراهم مي‌كنم سپس افزود دو نفر كمك برايت مي‌گمارم زيرا علي از نظر جنگي مردي فوق‌العاده است و هميشه همه جوانب خود را زير نظر دارد و حتي كمتر كسي مي‌تواند او را ترور كند. دو نفر را معين كرد و با آن دو نفر گفتگو كرد. آن دو نفر گفتند كار بسيار خوبي است اما اين كار، كار مشكلي است و از عهده ما ساخته نيست. گفت: من يك فكري به‌نظرم رسيده و آن اين است كه علي را در مسجد ترور كنيم. اگر علي را در مسجد و در تاريكي سحرگاه غافلگير كنيم، اين نقشه قابل اجراست. به‌هرحال سه نفري تصميم گرفتند مسلحانه در مدخل مسجد كوفه از همان دري كه معمولاً علي)ع( به مسجد مي‌آمد، در كمين علي آماده باشند. سحرگاه هست. علي)ع( از خانه بيرون مي‌آيد. در اينجا حتي مورخين اهل سنت مطالب زيادي نقل مي‌كنند. اين‌كه علي همان شب و حتي در آن ماه رمضان مكرّر و بيش از مواقع ديگر از مرگ ياد مي‌كرد. همچنين نقل مي‌كنند كه آن شب علي)ع( وقتي مي‌خواست از خانه ام الكثوم يا زينب بيرون بيايد، چند پرنده در مقابلش پر زدند و اين مسأله معمولاً در عرف اعراب آن روز به‌صورت يك پيش‌بيني بد و حادثه‌اي شرّ تلقي مي‌شد، اما علي آنها را به كناري زد و به سمت مسجد آمد. علي)ع( معمولاً تنها به مسجد مي‌آمد. از در مسجد كه وارد شد اين سه نفر با شمشير به‌وجود مقدسش حمله كردند. شمشير يكي از آنها به بالاي در ورودي گرفت و كناري افتاد، اما ابن‌ملجم در كمين بود و توانست شمشير را به هدف بزند و بر فرق مبارك علي)ع( آن را فرود بياورد. علي در اينجا يك كلمه يا دو كلمه گفت و بعد فرمود كه ضارب را دستگير كنيد. رفتند و ضارب را دستگير كردند. يكي از آن دو نفر ديگر كه شريك در اين حادثه و واقعه بود، در همان جريان به دست يكي از دوستان علي كشته شد. ديگري فرار كرد، بعد كشته شد. زندگي علي)ع( از لحظه ضربت خوردن تا لحظه مرگ و رحلت باز هم زندگي بسيار آبرومندي است. چه خوب است ما كه افتخار تشيع و دنباله‌روي علي و خاندان علي را داريم از يكي از اين گوشه‌هاي زندگي او درس بگيريم. اجازه بدهيد كه من يكي از آثار ارزنده‌اي را كه علي)ع( در يكي از لحظات اين دو شبانه روز از خود به يادگار گذاشته براي شما بخوانم. بعد از آن‌كه علي)ع( ضربت خورد و حضرتش را به منزل آوردند و طبيب آورند و معلوم شد كه شمشير مسموم بوده است و اين زخم، زخمي است توأم با مسمويت و قابل علاج نيست دوستان علي دسته دسته به ديدار وي مي‌آمدند. آنان از همان موقع، رنجيده، ناراحت، نگران، داراي غصه فراوان و مصيبت‌زده بودند. زلزله‌اي در كوفه هست. علي)ع( در اين دو شبانه روز مكرّر افراد را نصيحت كرد. خطاب به فرزندان و خاندانش دو، سه يا چهار خطابه كوتاه دارد كه در نهج‌البلاغه جمع شده است - اين‌كه عرض مي‌كنم دو، سه يا چهار زيرا تا آنجا كه خاطرم مي‌آيد چهار خطبه هست اما به احتمال قوي دو خطبه بوده كه به صورت‌هاي مختلف نقل شده است - يكي از آن دو، وصيت و سفارشي است كه به شخص حسن و حسين مي‌كند. سيد رضي در نهج‌البلاغه اين سفارش را اين‌طور نقل مي‌كند؛ فرمود: اوصيكُما بتقوي اللّه، به شما سفارش مي‌كنم كه به راه تقوا برويد، و ان لا تبغيا الدنيا و ان بغتكما، اگر دنيا به دنبال شما آمد، باز شما به دنبال دنيا نرويد. حيف از شما كه دنياطلب باشيد. البته دنيا به همان معنايي كه ما مي‌گوييم. ولا تأسفا علي شي‌ءٍ منها زُوي عنكما، اگر ديديد كه در راه حفظ تقوا، محروميت دنيايي داريد ناراحت نشويد. وقولا بالحق، هميشه براي خدا حرف بزنيد. و اعملا للاجر، هميشه براي پاداش الهي كار بكنيد.
و كونا للظالم خصما و للمظلوم عونا، هميشه دشمن ظالم و ستمگر باشيد و يار و ياور مظلوم و ستمديده باشيد. اوصيكما و جميع ولدي و اهلي و من بلغه كتابي بتقوي اللّه، به شما، همه فرزندانم، به همه خاندانم و به همه كساني كه اين نامه به آنها مي‌رسد - يعني به همه ما - راه تقوا و راه پرهيزگاري را سفارش مي‌كنم. و نظم امركم، كار زندگي و مخصوصاً كار زندگي اجتماعي و كارهاي زمامداري و حكومتي را منظم كنيد. وصلاح ذات بينكم، هميشه در ميان خودتان اگر اختلاف و دو دستگي كوچكي پيش مي‌آيد، آن را زود اصلاح كنيد.
فاني سمعت جدَّكما صلي الله عليه و اله يقول شنيدم جّد شما پيغمبر مي‌فرمود: »صلاح ذات البين افضل من عامة الصلاة و الصيام« عجيب است! يك آشتي‌كنان، يك حل اختلاف داخلي ميان دو مسلمان يا دو دسته از مسلمان، از همه نماز و روزه‌ها برتر و با فضيلت‌تر است.
اللّه اللّه في الايتام، به ياد خدا باشيد درباره يتيمان.
فلا تغبّوا افواههم، كاري نكنيد كه آنها جرأت نكنند با شما حرف بزنند. و لا يضيعوا بحضرتكم، در پيش روي شما كسي به يتيمي تجاوز نكند، بي‌اعتنايي نكند، حق يتيمي پيش روي شما از بين نرود.
والله الله في جيرانكم فانهم وصيتة و نبيكم، درباره همسايه‌ها به شما سفارش مي‌كنم؛ مواظب باشيد، درباره همسايگانتان به ياد خدا و فرمان خدا باشيد. پيغمبر درباره آنها خيلي سفارش كرد. مازال يوصي بهم حتي ظننّا انه سيورثهم، اين قدر سفارش همسايه‌ها را كرد كه ما فكر كرديم در آينده نزديك براي آنها مثل قوم و خويش سهم و ارثي قرار مي‌دهد
والله الله في‌القرآن لايسبقكم بالعمل به غيركم، در مورد قرآن، حق خدا را نگهداريد. مبادا ديگران پيش از شما به قرآن عمل كنند.
والله الله في الصلاة فانها عمود دينكم، در مورد نماز به ياد خدا باشيد كه نماز ستون دين شماست.
والله الله في بيت ربكم لا تخلوه مابقيتم، در مورد خانه خدا، كعبه، به ياد خدا باشيد؛ تا زنده‌ايد خانه خدا را خالي مگذاريد. فانه ان ترك لم تناضروا، اگر حج خانه خدا روزي تعطيل شد، ديگر مهلتي به شما داده نمي‌شود.
والله الله في الجهاد باموالكم و انفسكم و السنتكم في سبيل اللّه، به مالتان، به جانتان و به زبانتان حق خدا را در جهادِ در راه او رعايت كنيد. و عليكم با التواصل و التباذل، همواره با يكديگر پيوند نزديك داشته باشيد. در حق يكديگر از بذل و بخشش و خرج كردن دريغ نكنيد و همديگر را داشته باشيد.
و اياكم و التدابر و التقاطع، نكند به‌جاي آن‌كه دست به دست هم بدهيد و مشت در مشت هم باشيد، به هم پشت كنيد و از يكديگر ببريد و راه تكروي را در زندگي امّت اسلام باز كنيد.
لا تتركوا الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر فيولي عليكم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم، امر به معروف و نهي از منكر و پاسداري دسته جمعي از قانون خدا و قانون عدالت را رها نكنيد كه اگر رها كرديد پست‌ترين و بدترين مردم، زمامدار شما مي‌شوند. آن وقت هرچه داد و فرياد كنيد آنچه البته به‌جايي نرسد، فرياد شماست. جداً من اين تكه نهج‌البلاغه را هم شخصاً مكرر خوانده‌ام و هم مكرّر به اين مناسبت‌ها مي‌خوانم و هر بار كه مي‌خوانم برايم تازه هست. ملاحظه كنيد علي در چنين حالتي اين سفارش‌ها را به دو فرزندش مي‌كند و بعد مي‌فرمايد:
يا بني عبدالمطلب لا الفينكم تخوضون المسلمين خوضاً تقولون قتل اميرالمؤمنين الا لاتقتلنّ بي الاّ قاتلي.
اي فرزندان عبدالمطلب مبادا با مرگ من دسته‌بندي‌هاي قوم و خويشي و تعصب‌هاي فاميلي به ميان بيايد، شمشير بكشيد و در خون مسلمانها بيافتيد و اين و آن را بكشيد و بگوييد اميرالمؤمنين كشته شد، پس بايد به‌جاي او هر كس به دست ما مي‌رسد كشته شود. اعلام مي‌كنم به‌جاي من و در عوض من فقط يك نفر را مي‌توانيد بكشيد، آن هم قاتل من. بعد به اين اندازه سفارش اكتفا نكرد، فرمود: انظروا اذا انامتّ من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربهٍ، حتي در طرز كشتن او مي‌فرمايد: نگاه كنيد اگر من در اثر اين ضربت، مُردَم، فقط با يك ضربت او را بكشيد همان‌طور كه من با يك ضربت او كشته مي‌شوم.
و لاتمثلوا بالرجل، مبادا او را قطعه قطعه كنيد.
فاني سمعت رسول‌الله صلي الله عليه و اله يقول: «اياكم و المثلة ولو بالكلب العقور»، من شنيديم كه پيغمبر فرمود: از قطعه قطعه كردن مرده حتي در مورد سگ ديوانه بپرهيزيد.
سلام‌الله عليك يا اميرالمؤمنين

## سيماي پرهيزگاران(1)

مِنْ خُطْبَةِ لَهُ عَلَيهِ السَّلام
{رُوِيَ أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُومِنِينَ عَلَيْهِ الَّسلاَم يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلاً عَابِداً، فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتي كَأَنِّي أَنْظُرُ اِلَيْهِمْ. فَتَثَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ عَن جَوَابِهِ ثُمْ قَالَ: يَا هَمَّامُ اتّقِ اللّهَ وَ أَحْسِنْ فَ »اِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذيِنَ اتَّقَوا وَ الَّذيِنَ هُمْ مُحْسِنُونَ«، فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهذَا الْقَوْلَ حَتَّي عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللّهَ وَأَثْني عَلَيْهِ وَ صَلَّي عَلَي النَّبِيِّ صَلَّي اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمْ قَالَ:}
أَمَّا بَعْدُ، فَاِنَّ اللّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَي خَلَقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيّاً عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِناً مِنْ مَعصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لاَ تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ وَلاَ تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنْ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ. مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسَهُمُ الاِقْتِصَادُ، وَ مَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ‌اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ َوقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَي الْعِلْمِ الْنَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلاَءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخاءِ. وَ لَوْلاَ الْأَجَلُ الَّذيِ كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهمْ فِي أجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنَ شَوْقاً اِليَ الثَّوَابِ، وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ اْلخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةَ كَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ. وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفيِفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامَاً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَويِلَةً. تِجَارَةً مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا. وَ أَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا. أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُّونَ أَقْدامَهُمْ تَالِينَ لِأجْزَاءِ الْقُرآنِ يُرَتِّلُونَهُ تَرْتِيلاً. يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَاِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْويقٌ رَكَنُوا اِلَيْهَا طَمَعاً، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ اِلَيْهَا شَوقاً، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبُ أَعْيُنِهِم. وَ اِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أصْغَوا اِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهَيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ فَهُمْ حَانُونَ عَلَي أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجَبَاهِهِمْ وَ أَكُفِّهِمْ وَ رُكَبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطَّلِبُونَ اِلَي اللَّهِ تَعَالي فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ. وَ أَمْا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرْيَ الْقِدَاحِ يَنْظُرُ اِلَيْهِمُ النْاظِرُ فَيَحْسَبُهُم مَرْضي وَ مَا بِالْقَومِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ قَدْ خُولِطُوا.
وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ. لاَ يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ. وَ لاَ يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ. وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ اِذَا زُكِّيَ أَحَدُهُمْ خَافَ مَمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: »أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسي مِنْ غَيْريِ، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسي. اللَّهُمْ لاَ تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَْفَضلَ مِمْا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لاَ يَعْلَمُونَ«.
فَمِنْ عَلاَمَةِ أَحدِهِمْ أَنَّكَ تَرَي لَهُ قُوَّةً فَي دَيِنٍ، وَ حَزْماً فِي لِينٍ، وَ اِيمَاناً فِي يَقيِنٍ. وَ حِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَ عِلْماً فِي حِلْمٍ. وَ قَصْداً فِي غِنيً. وَ خُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ. وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ. وَ صَبْراً فَي شِدَّةٍ. وَطَلَباً فِي حَلاَلٍ وَ نَشَاطاً فِي هُدًي. وَ تَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَي وَجَلٍ. يُمْسيِ وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِراً وَ يُصْبِحُ فَرِحاً. حَذِراً لِمَا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ. وَ فَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنْ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ. اِنِ اسْتَصْعَبتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ. قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لاَ يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لاَ يَبْقي. يَمْزِجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرَاهُ قَريِباً أَمَلُهُ، قَليِلاً زَلَلُهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَكْلُهُ، سَهْلاً َأمْرُهُ، حَريِزاً دِيُنُه، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ. مَكْظُوماً غَيْظُهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأمُولٌ، وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ.
اِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِب فِي الذَّاكَرِينَ. وَ اِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ. لَيِّناً قَوْلُهُ. غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ. مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِي الزَّلاَزِلِ وَ قُورٌ، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ. وَ فِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ. لاَ يَحِيفُ عَلَي مَنْ يُبْغِضُ. وَ لاَ يَأْثَمُ فِيَمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ. لاَ يُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ. وَ لاَ يَنْسي مَا ذُكِّرَ وَ لاَ يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ وَ لاَ يُضَارُّ بِالْجَارِ. وَلاَ يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ. وَ لاَ يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ. َو لاَ يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. اِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَ اِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ. وَ اِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّي يَكُونَ اللّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسَهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ. وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَ أَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ. وَ دُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ. ليْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ، وَ لاَ دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَ خَديِعَةٍ.
]قَالَ: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعْقَةٌ كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ:[ أَمَا وَاللّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: فَمَا بَالُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ اِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لاَ يعْدُوهُ وَ سَبَباً لاَ يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلاً لاَ تعُدْ لِمِثْلِهَا فَاِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ علَي لِسَانِكَ.
]گويند يكي از همدمان امير المومنين علي )ع(، به نام »هَمَّام« كه فردي خداپرست بود، به ايشان گفت:
»اي امير مؤمنان، خداترسان را برايم چنان توصيف كن، كه گويي آنها را در برابر چشم خود مي‌نگرم«. علي )ع( در پذيرفتن خواهش او درنگ كرد و گفت: »همام، خداترس و نيكو كار باش، كه خدا با خداترسان و نيكوكاران است«. همام بدين سخن قناعت نكرده اميرمؤمنان را وادار نمود كه در اين‌باره مفصل‌تر سخن بگويد.
علي)ع( حمد و ثناي الهي به جا آورد و بر پيامبر)ص( درود فرستاد و گفت:[
خداي سبحان وقتي مردم را بيافريد از اطاعت آنان بي‌نياز و از معصيت آنان ايمن بود، چون نه معصيت آن كس كه فرمانش را نبرد به او زياني مي‌رساند و نه اطاعت آن كس كه فرمانش را ببرد، برايش سودي دارد.
او مايه‌هاي زندگي را ميان آنان پخش كرد و هر كس را در جايي از دنيا نهاد كه جاي او بود.
خدا ترسان دنيا آنهايند كه از مايه‌هاي برتري برخوردارند، سخنشان راست، پوششان ميانه و روششان فروتني است.
ديدگان خود را از آنچه خدا برايشان حرام كرده، فرو بسته و گوشهاي خود را بر آگاهي‌هاي سودمند وقف نموده‌اند. روحيه آن‌ها در هنگام سختيهاي مرد آزماي همانگونه است كه در هنگام آسايش و رفاه.
اگر نبود ساعتي كه براي مرگ آنها قبلاً مقرر شده است، روحشان از شوق ثواب و بيم عقاب خدا، حتي براي يك لحظه هم در تنشان نمي‌ماند.
تنها آفريدگار در نظرشان بزرگ آمده، در نتيجه هر چه جز اوست در برابر ديدگانشان كوچك است. با بهشت چنانند كه گويا آن را ديده در نعمتهايش غنوده‌اند و با دوزخ چنانند كه گويا به عذابش گرفتار شده‌اند. دلهايشان دردمند است و مردم از آسيب آنان ايمن هستند. تن‌هايشان لاغر، نيازهايشان كم و ارواحشان پاك است. ايامي چند را با شكيبايي گذرانده و در پي آن به آسايشي دراز مدت رسيده‌اند، مبادله‌اي پرسود كه خدايشان فراهم كرده است.
دنيا در طلب آنها بود، ليكن آن‌ها در طلب دنيا نبودند. دنيا آن‌ها را به اسارت خويش در آورد، ولي آنان تاوان لازم را پرداخته و خويشتن را آزاد ساختند. شب هنگام بر روي پاي خويش ايستاده‌اند و به خواندن بخشهاي مختلف قرآن مشغولند. به آرامي و شمرده قرآن مي‌خوانند و بدين وسيله درد خود را درمان مي‌سازند.
)در خود لهيبي بر مي‌افروزند كه درمان درد آنهاست(. چون به آيه‌اي برخورند كه از پاداشي شوق‌انگيز سخن گويد، بدان دل بندند و جانهايشان در اشتياق آن پاداش الهي سربركشد، گويي آن را درست در برابر چشم خويش ببينند، قد خم كرده(2) و پيشاني، كف دست، سر زانو و نوك پاها برخاك نهاده(3)، از خداي متعال مي‌خواهند كه آزادشان سازد.
و اما روز هنگام، بردبار، دانا و آگاه، نيكوكار و خداترسند. نگراني‌ها پيكرشان را همچون چوبه تير تراشيده و لاغر ساخته. كسي كه به آنها بنگرد، چنين پندارد كه بيمارند، در صورتي كه آن‌ها هيچ بيماريي ندارند. يا گويد پريشان خاطرند آري مطلبي بزرگ خاطر آنان را پريشان ساخته است.
به عمل كم قانع و راضي نيستند، عمل زياد را هم زياد نمي‌شمارند. همواره خود را متهم(4) دانسته و از عمل خود بيمناكند.
اگر كسي ثناي يكي از آنان گويد و از پاكانش شمرد از اين گفته نگران شود و گويد: »من از ديگران به خود آگاه‌ترم و خدايم از من به من آگاه‌تر. بار الها، گفته آنان را مايه مواخذه من قرار مده، مرا بهتر و برتر از آنچه اينان پندارند قرار ده و از آنچه درباره من نمي‌دانند درگذر.«
يكي از نشانه‌هاي انسان خدا ترس اين است كه مي‌بيني در دين قوي است، انضباطش با نرمش هماره، ايمانش از روي يقين، حريص به كسب آگاهي و آگاهيش همراه با پرظرفي و شكيبايي است. در حال بي‌نيازي و دارايي ميانه رو، در عبادت و بندگي خدا خاشع، و در تهيدستي با ظاهري آراسته، در سختي پر توان در پي درآمد حلال، شاداب و در راه راست و گريزان از طمع و آز است. به كارهاي شايسته مي‌پردازد، اما باز هم نگران است.(5) روز را با اهتمام به سپاس و قدرداني نعمت خدا به پايان مي‌برد و با اهتمام به ياد خدا و دل بيداري آغاز مي‌كند، شب با دلهره(6) سر بر بالين مي‌نهد و بامدادان شاد و خرم به استقبال كار و تلاش مي‌رود و دلهره از اين دارد كه مبادا دچار غفلت و بي‌خبري شده باشد و خرم و شادمان از رحمت و بخشايش الهي كه با تلاش خويش بر آن دست يافته است. اگر دل پر هوس در برابر انجام وظيفه‌اي كه برايش نامطلوب است از فرمان او سرپيچيد، او را تنبيه كند و در جاي ديگر از برآوردن تمنا و خواسته‌اش سر بر تابد.
چشمش به ارزشهاي جاودانه و فناناپذير روشن است و دلش از آنچه زودگذر و ناماندني است روگردان.
پر ظرفي و شكيبايي را با آگاهي در آميخته و حرف را عمل مي‌سازد
آروزيش(7) دور و دراز نيست، لغزش كم، قلبش خاشع، دلش قانع، خوراكش اندك، كارش آسان، دينش استوار، شهوتش مرده و خشمش فروبرده است.
به او اميد خير مي‌رود و از آسيب و آفتش نگراني نيست. اگر در ميان بي خبران به سر مي‌برد، باز هم نامش در شمار هشياران بيدار دل مي‌آيد، و اگر در ميان بيداردلان است، از بي‌خبران محسوب نمي‌گردد.(8) اگر كسي بر او ستم كند، وي را مي‌بخشايد(9) و اگر احسان خود را از او باز دارد، باز هم به او احسان مي‌كند، و اگر از او ببرد، باز هم او در تجديد پيوندها مي‌كوشد.
]از گفتن سخن زشت دور بُوَد. گفتار او نرم است و هموار، از وي كار زشت نبينند، و كار نيكويش آشكار. نيكي او همه را رسيده، و بدي وي را كس نديده.(10)]
در بحرانها سنگين و متين، در سختيها بردبار و شكيبا و در هنگام آسايش و رفاه سپاسگزار و قدردان است. اگر از كسي بدش بيايد، باز در حق او ستم نكند و اگر كسي را دوست بدارد، به خاطر او به گناه و انحراف كشانده نشود، پيش از آنكه شاهدان عليه او به حق شهادت دهند خود به حق اقرار و اعتراف كند.
اگر چيزي را به او دهند كه نگهدارد در نگهداريش بكوشد، و اگر به او تذكري دهند، فراموش نكند؛ نه لقب پراني كند نه همسايه آزاري. اگر براي كسي حادثه تلخي روي دهد، شماتت نكند و به رخ او نكشد، در كار باطل و بيهوده دخالت نكند و از دايره حق بيرون نرود. هر جا خاموش بنشيند، خاموشي دلمرده‌اش نكند، و هر جا بخندد خنده بلند نكند. اگر بر او ستمي رود، شكيبايي از دست ندهد، تا خدا انتقامش را بگيرد.
خود از خويش در رنج است، اما مردم از او در آسايش‌اند. خود را براي آخرتش به تلاش و زحمت انداخته و مردم را از شر خويش آسوده ساخته است.
اگر از كسي فاصله گيرد، از روي پارسايي و پاكي باشد و اگر به كسي نزديك شود، از روي نرمخويي و مهرباني است. نه فاصله گرفتنش از روي خود بزرگ بيني و بزرگي‌طلبي است، نه نزديك شدنش از روي فريب و نيرنگ.
]گويند در اين هنگام همام فريادي كشيد و جان بداد. امير مؤمنان )ع( فرمود:[
به خدا سوگند همين نگراني را درباره‌اش داشتم.
و بعد فرمود:
اندرز دلنشين با كساني كه شايسته‌اش باشند چنين مي‌كند«.
يكي از حاضران گفت: »اي امير مؤمنان با خودت چطور؟
علي)ع( فرمود:
»واي بر تو! هر انساني ساعت مرگي دارد كه از آن پس و پيش نرود و عامل مرگي كه از آن تجاوز نكند. خوددار باش و ديگر چنين سخني مگوي، كه اين اهريمن بود كه بر زبانت چنين دميد«

1) اين خطبه كه همان خطبه معروف هَمّام مي‌باشد، تحت عنوان «بهشتيان در كلام امير مؤمنان(ع)» توسط شهيد آيت‌اللّه دكتر بهشتي ترجمه شده است.
2) ركوع
3) سجود
4) به كوتاهي در انجام
5) كه مبادا باز هم وظيفه‌اش را انجام نداده باشد.
6) دلهره انسان متعهد و مسؤول
7) يعني آروزهاي شخصي‌اش
8) يعني چنان نيست كه به ياران آگاهش بي خبر به حساب آيد.
9) البته تا آنجا كه به شخص خود او مربوط شود و مايه گستاخي ستمگر نگردد.
10) نهج‌البلاغه، ترجمه سيّدجعفر شهيدي